

معرفت تاریخی و اثبات قضایی

مهدی حمزه هویدا^۱ محمد مولودی^۲

چکیده

هدف تاریخ بررسی و شناخت وقایع گذشته است. موضوعات قضایی نیز در گذشته تحقق می‌یابند و از این رو، دادرس برای تمهید مقدمه حکم خود ناگزیر است وقایع پیشین پرونده را احراز کند. موضوع کار قضایی و مورخ احراز امر واقع در ظرف زمانی گذشته است. با این وصف، اثبات قضایی طبع تاریخی پیدا می‌کند. پژوهش حاضر به شیوه توصیفی تحلیلی مقوله اثبات در محکمه را از همین نقطه نظر مورد بررسی قرار داده است. هر آنچه در مورد امکان یا عدم امکان معرفت تاریخی گفته شده است در خصوص شناخت و اثبات قضایی نیز قابل طرح است. به واقعیات گذشته جز به یاری قرائن و شواهد منسجم نمی‌توان نزدیک شد. مهم‌ترین نتیجه نگاه تاریخی به اثبات قضایی آن است که قاضی نیز با همه دشواری‌ها و معضلات احراز امر گذشته مواجه است و نباید از او انتظار داشت در هر شرایطی واقع را بیابد و بر آن اساس حکم دهد. بر این اساس، باید پذیرفت که برخی راهبردهای اثبات دعوا، نظیر قرعه و اصول عملیه، واقع‌نمایی ندارند و به نوعی، دادرس را در عبور از امر واقع کمک می‌کنند. احیای نهاد مرور زمان و اصلاح مقررات مربوط به قطعیت رأی و موجبات اعاده دادرسی نیز از جمله پیشنهادهای علمی نوشتار حاضر است.

واژگان کلیدی: اثبات دعوا، امر واقع، موضوع دعوا، واقعه تاریخی.

۱. استادیار مجتمع آموزش عالی نهاوند، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.
M.hamzehoweyda@basu.ac.ir

۲. استادیار حقوق خصوصی، گروه حقوق، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. (نویسنده مسؤول)
M.molodi@basu.ac.ir

درآمد

مطالعه رویدادهای گذشته و تحلیل روابط آن‌ها با یکدیگر و نیز چرایی رخ دادن وقایع مزبور، از مهم‌ترین موضوعات مورد بررسی در علم تاریخ است؛ در واقع تاریخ متکفل تحقیق پیرامون چیستی، چرایی و آثار رخدادهای دیروز است (Topol- 49: 2022, ski). دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارضی پیرامون تاریخ و شناخت وقایع تاریخی مطرح شده است، برخی بر آن باور بوده و هستند که تاریخ حاوی همه وقایع گذشته است و این وقایع را دقیقاً همان‌گونه که رخ داده‌اند می‌توان شناخت (Lee, 158: 2018). جام تاریخ جهان گذشته را به وضوح نشان می‌دهد و به همین جهت است که در آن می‌توان تجربه زیسته گذشتگان را عیناً دید و عبرت گرفت و به اندازه عمر آنان بر عمر و تجربه خود افزود. در نقطه مقابل، برخی دیگر راه شناخت وقایع تاریخی را دشوار و بلکه مسدود دانسته‌اند؛ آنچه در گذشته اتفاق افتاده بسیار مبهم است. واقعیت تاریخی هر چه بوده مربوط به گذشته بوده است و اکنون دیگر در دسترس قرار ندارد تا بتوان آن را مورد راستی آزمایی و شناخت قرار داد. حتی اگر به تکه‌هایی از واقعیت نیز دسترسی وجود داشته باشد؛ ذهنیات، تعلقات و پیش‌فرض‌های پیچیده انسانی اجازه نمی‌دهد که مورخ به حاق واقع دست یابد (محمدپور، ۱۳۹۶: ۱۸). برخی قرائت‌های رادیکال در این طیف، هرگونه شناخت تاریخی را غیرممکن می‌دانند (صیامیان گرجی و موسوی سیانی، ۱۳۹۴: ۸). اختلاف نظر مزبور بسیار مهم و پر مناقشه بوده و به معرفت‌شناسی و فلسفه علم تاریخ مربوط است، اما در این باره تنها می‌توان به اجمال یک موضوع را پذیرفت و آن نکته این است که شناخت وقایع گذشته هرگز با شناخت وقایع حال و در دسترس قابل مقایسه نیست. همه معضلات و دردسرهای مورخ از آن روست که «گذشته»^۱ را می‌کاود؛ یعنی وقایعی که «اکنون» در دسترس نیستند. «واقعیت»، غایب بزرگ و در عین حال هسته اصلی و ابزار اولیه در هر نوع مطالعه تاریخی است.

۱. البته باید توجه داشت که هر گذشته‌ای نیز امر تاریخی و موضوع مطالعات تاریخی محسوب نمی‌گردد. در خصوص مفهوم امر گذشته و ویژگی‌های ذاتی آن، بحث‌های مهمی در منابع تاریخی وجود دارد. «عتیقه‌هایی که در موزه‌ها نگهداری می‌شوند، مثلاً وسایل خانگی، به «زمان گذشته» ای تعلق دارند و در عین حال هنوز در «زمان حال» پیش دست حاضرند. این ابزارها در حالی که هر چه باشد هنوز ناگذشته‌اند، از چه رو تاریخی‌اند؟» (هایدگر، ۱۳۸۹: ۷۸۵). در این مثال ساده، هایدگر به خوبی نشان می‌دهد که هر آنچه از زمان‌های دور به جا مانده باشد، الزاماً تاریخی نیست.

تاریخ و قضاوت در همین نقطه به یکدیگر پیوند راهبردی می‌خورند؛ یکی از مهم‌ترین وظایف قاضی تحقیق پیرامون جنبه‌های موضوعی پرونده است و موضوع پرونده یعنی وقایع پرونده. دادرس باید بداند و دریابد که نقض قرارداد توسط کدام‌یک از اصحاب دعوا انجام گرفته است. چنان‌که باید بداند آیا تعدی و تفریطی از سوی امین محقق شده است یا خیر. نقض قرارداد و تقصیر طرف معامله و نیز تعدی و تفریط، وقایع پرونده‌اند و به همین قیاس، قتل و سرقت نیز در پرونده‌های کیفری واقعه محسوب می‌شوند و دادرس باید ابتدا آن وقایع را احراز کند تا بتواند حکم قانون را در مورد آن‌ها صادر نماید. موضوع جالب آن است که واقعیات قضایی نیز در ظرف زمانی گذشته رخ می‌دهند؛ در زمان طرح دعوا، اصحاب پرونده وقایع گذشته را شرح می‌دهند و بر اساس آنچه در گذشته روی داده است (اعم از قرارداد، نقض قرارداد، تعدی و تفریط، قتل و مانند آن‌ها) خود را محق و ذی‌نفع می‌دانند. حال، این دادرس است که باید ادعاهای ناظر به گذشته را بیازماید و به واقعیت دست یابد. به همین جهت است که گفته می‌شود: «قاضی همواره به حق‌های گذشته نظر می‌افکند نه به حق‌هایی که در آینده ایجاد خواهد شد» (جعفری تبار، ۱۴۰۰: ۱۵۵).

فرض نوشتار حاضر آن است که قاضی و مورخ هم‌داستان‌اند و موضوع کار هر دو یکی است. بر این اساس هر ابزاری که به مورخ کمک کند برای دادرس هم مفید بوده و مهم‌تر آن‌که قاضی نیز علی‌الاصول، با تمام محدودیت‌هایی که برای احراز وقایع تاریخی وجود دارند مواجه است و با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کند. این گزاره که دادرس به مثابه مورخ و همانند او عمل می‌کند پیامدهای نظری و عملی مهمی دارد که قانون‌گذار و نظام قضایی نباید آن‌ها را نادیده بگیرند. دشواری‌های معرفت‌شناختی در دستیابی به وقایع گذشته موضوعی است که اگر مورد توجه قانون‌گذار قرار گیرد،^۱ می‌تواند در تأمین ابزارهای حقوقی مناسب در جهت احراز امر واقع مؤثر باشد. وقوف به ارزش معرفتی رأی دادگاه نیز محصول نگاه تاریخی به فرآیند اثبات قضایی است؛ میزان واقع‌نمایی آراء و ارزش معرفتی آن‌ها می‌تواند به احیای نهادهایی همچون مرور زمان کمک کند.

۱. برای دیدن جایگاه تاریخ در قانون‌گذاری و تفسیر قانون، بنگرید به: پورمحمدی و سیمایی صراف، ۱۴۰۲: ۷۶.

مقاله حاضر، این مسیر را با مطالعه مفاهیم بنیادین تاریخی و تطبیق آن‌ها بر حقوق اثبات دعوا پیموده است؛ بر این اساس ابتدا معرفت تاریخی و محدودیت‌های آن مورد بررسی قرار گرفته و سپس این نوع شناخت با اثبات قضایی مورد تطبیق واقع شده است. ملاحظه آثار این بررسی تطبیقی نیز بخش پایانی مقاله حاضر را به خود اختصاص داده است.

۱. مبانی نظری؛ شناخت تاریخی و ویژگی‌های آن

به نظر می‌رسد تمایز مهم و آشکاری بین «تاریخ» و «واقعیت تاریخی» قابل شناسایی باشد (زاهد، ۱۳۹۸: ۱۵۸). تاریخ به عنوان یک زمینه علمی مدعی^۱ است که می‌تواند به صورت نظام‌مند گذشته را بشناسد و علت هر رویداد را به صورت یک قاعده کلی ارائه کند. به همین علت تحلیل‌ها و تعلیل‌های تاریخی می‌توانند در رویدادهای مشابه حال نیز به کار گرفته شوند؛ به عنوان نمونه، در معرض جنگ یا فقر قرار گرفتن ملت‌ها در طول زمان علت‌هایی داشته است که امروز هم می‌توان برای گریز از جنگ و فقر بر روی همان علت‌ها تمرکز کرد. چنان‌که برای رسیدن به عدالت اجتماعی نیز خطوط کلی تاریخی برای استفاده در زمان حاضر وجود دارد. این نحوه ارتباط و شناخت از رویدادهای گذشته همان چیزی است که از آن با عنوان تاریخ‌شناسی یاد می‌شود. این نوع از تاریخ تنها به قهقرا و گذشته نمی‌نگرد بلکه به پیش و به آینده نیز نگران است (پوپر، ۱۳۵۰: ۶۱)، اما به غیر از این معرفت کلی و قاعده‌مند نسبت به تاریخ، شناخت وقایع جزئی گذشته^۲ نیز بخش مهمی از شناخت تاریخی محسوب می‌شوند. احراز و شناخت خودِ وقایع مقدم بر ارائه تحلیل از آن‌ها است. تحلیل جنگ‌های صلیبی و یافتن علت شروع و پایان آن‌ها فرع بر آن است که ابتدا وقوع چنین جنگ‌هایی، به عنوان یک واقعیت تاریخی، مورد تأیید قرار گیرند. منظور از معرفت تاریخی در نوشتار حاضر، شناخت وقایع تاریخ است نه قواعد و گزاره‌های کلی در این علم. فیلسوفان، هدف هر علمی را به صورت کلی دستیابی به واقع دانسته‌اند (پوپر، ۱۴۰۲: ۵۷). از این جهت، تاریخ و علم هدف مشترکی را دنبال می‌کنند. با وجود این، یک فارق و عامل بسیار مهم راه تاریخ را از سایر علوم

1. History as Science

2. History as Past Events

جدا کرده است؛ واقعیات علمی موجود و در دسترس اند، اما واقعه تاریخی مفقود و نامرئی است. یک شیمی دان می تواند عناصر تشکیل دهنده مواد را بارها و بارها در آزمایشگاه مشاهده کند، آن ها را از یکدیگر جدا کرده و یا با عناصری دیگر ترکیب کند و مطالعات خود را برای یافتن واقعیت ادامه دهد، اما مورخ هرگز چنین فرصتی را در مورد وقایع تاریخی در اختیار ندارد؛ او حتی واقعه مورد مطالعه خود را مشاهده نیز نکرده است. سایر دانشمندان، خود واقعت را دارند و مورخ، در بهترین حالت نشانه هایی از واقعیت را. او در اعماق تاریک تاریخ به دنبال یافتن سرخ هایی است تا بتواند از واقعه مورد نظر خود نشان بگیرد (G. Murphey, 1994: 122).

پژوهش گرانی که موضوع تحقیق خود را در اختیار دارند و می توانند آن را از جهات مختلف و به تکرار مشاهده و آزمایش کنند، باز هم از دستیابی به همه واقعیت باز می مانند. دانش پزشکی با این که می تواند تمام سلول های بدن را مشاهده کند و اجزای آن را مورد مطالعه قرار دهد، هنوز هم مسائل ناشناخته پیرامون سلول ها دارد و نتوانسته است همه مجهولات خود را حل کند. این نقص معرفت شناختی و سخت یاب بودن امر واقع، در همه علوم، کم و بیش دیده می شود. با این توضیح، وضع مورخ و نسبت او با وقایع تاریخی قابل پیش بینی است؛ دانشمندی که ماده تحقیق خود را بی کم و کاست در اختیار دارد، نمی تواند به تمام واقعیت برسد، حال چگونه و با چه منطقی باید از مورخ انتظار داشت که با دست خالی به مصاف رویدادهای «گذشته» برود. وضعیت پیچیده انسان در فاصله از رویدادهای گذشته و عدم دسترسی به وقایع دیروز، به طرح این پرسش بنیادین می انجامد که آیا وقایع رخ داده در ظرف زمانی گذشته را اکنون می توان شناخت؟ اگر پاسخ مثبت است آیا می توان ادعا کرد که واقعه گذشته را همان گونه که بوده است شناخته ایم؟

تردیدها در این باره به اندازه ای زیاد است که موجب گردیده برخی به کلی از دستیابی به شناخت تاریخی مأیوس شده و باب احراز واقعه تاریخی را مسدود اعلام کنند. اتکینسون^۱ در مقاله فلسفه تاریخ خود چنین می گوید: «تاریخ را به سختی می توان شایسته تجلیل و تکریم به عنوان پیکره ای از دانش دانست زیرا اگر درباره گزاره های آن راجع به واقعیت زیربنایی تردید جدی حاصل شود، در آن صورت

1. R. F. Atkinson

بایستی فاتحه کل تاریخ را خواند» (نوذری، ۱۳۹۸: ۲۸).

حتی اگر از مناقشات معرفتی در خصوص امکان شناخت وقایع گذشته صرف نظر کنیم، همچنان موانعی جدی برای حصول معرفت تاریخی بر سر راه وجود دارند. ابهام، فراموشی، دست‌کاری، اعمال انواع تعلقات و جانب‌داری‌های مرموز از جمله اموری هستند که شناخت وقایع گذشته را با دشواری صد چندان مواجه می‌کنند.^۱ غلبه این موانع موجب می‌شوند تا عینیت تاریخ با چالش اساسی روبرو شود. واقعه تاریخی عینیت ندارد و صرفاً تحلیل و تفسیر مورخ است، با همه تعلقات و پیش‌فرض‌های ذهنی او (Grondin, 2002: 44). با وجود این، باید توجه داشت که به عقیده فیلسوفانی همچون گادامر، پیش‌داوری‌ها و علقه‌ها، لزوماً منفی نیستند؛ آن‌ها زمینه‌ساز فهم محسوب می‌شوند و دستگاه ادراکی انسان‌گریزی از آن‌ها ندارد. در این چارچوب و به‌طور کلی، فهم آدمی تاریخ‌مند است و در بستر زمان شکل می‌گیرد و تکامل می‌یابد (Gadamer, 2004: 278).

علاوه بر این، به سختی می‌توان پذیرفت که تمام وقایع گذشته، بی‌کم و کاست و به درستی ثبت و ضبط شده باشند؛ تاریخ افتادگی فراوان دارد و تمام امور و پدیده‌های گذشته به دست ما نرسیده است. از سوی دیگر، تمایلات و جهت‌گیری‌های شخصی مورخ را به این سمت سوق می‌دهد تا از وقایع تاریخی موجود، برشی را انتخاب کند که بیشتر می‌پسندد. از این رو، بخشی از وقایع فراموش می‌شوند و بخش دیگر مورد‌گزینش مورخ قرار می‌گیرند. به همین جهت است که گفته می‌شود تاریخ، گزیده وقایع است نه همه آن (کار، ۱۳۸۷: ۵۴). مجموع عوامل فوق موجب شده است تا پیش‌فرض‌های واقع‌گرایان در مورد وقایع تاریخی به شدت مورد تردید قرار گیرند. دیگر نمی‌توان این گزاره را به صورت مطلق پذیرفت که تاریخ، مردمان گذشته و حوادث دیروز را همان‌گونه که واقعاً بوده‌اند گزارش کرده است. هیچ معیار قاطعی وجود ندارد که انطباق گزاره‌های تاریخی با واقع را تضمین کند (ایگرس، ۱۳۸۹: ۳).

با این حال، همه آنچه در نقد نگاه سنتی به تاریخ و وقایع تاریخی گفته می‌شود

۱. به تعبیر کواین، این‌که کدام بخش از میراث تاریخی را انتخاب کنیم، بر اساس منطق و حقیقت مطلق نیست، بلکه بر پایه ملاحظات عمل‌گرایانه (Pragmatism) است (Quine, 1961:18).

در نهایت می‌تواند به این نتیجه منتهی گردد که دستیابی به امر واقع که در ظرف زمانی گذشته رخ داده باشد دشوار است، اما این دشواری و دیریابی را نمی‌توان تا جایی پیش بُرد که منجر به انسداد کامل معرفت تاریخی شود. آیین تاریخی غبارآلود است و تقریباً هیچ واقعه‌ای را با وضوح نشان نمی‌دهد، اما می‌توان بخش‌هایی از واقعیت را در آن دید و نشانه‌هایی برای شناخت وقایع کسب کرد. دستیابی به واقعیت تاریخی، آن‌گونه که برخی متفکران پست مدرن گفته‌اند (Lee, 2018: 373) غیرممکن نیست، فقط «دشوار» و یا «بسیار دشوار» است.

۲. اثبات قضایی

در هر پرونده حقوقی قاضی باید تکلیف دو امر مجهول را روشن کند. احراز موضوع دعوا نخستین گام در این زمینه است؛ باید مشخص گردد که در پرونده چه اتفاقی افتاده و به عنوان مثال آیا اساساً قراردادی بین طرفین وجود داشته است یا خیر؟ این قرارداد به فرض وقوع، توسط کدام یک از اصحاب دعوا نقض شده است؟ همچنین در پرونده‌های مربوط به مسؤولیت مدنی قهری، شناخت ضرر و فاعل آن جزء مهم‌ترین اموری است که دادرس باید در خصوص آن‌ها موضع‌گیری کند. پس از احراز موضوع، یافتن قاعده حقوقی (حکم) متناسب، وظیفه دیگر قاضی محسوب می‌شود؛ یعنی باید دید قانون با نقض‌کننده قرارداد و فاعل زیان چه برخوردی دارد. پس از حل این دو مجهول است که دادرس می‌تواند مبادرت به انشای رأی نماید. احراز و اثبات موضوع دعوا، چیزی جز سروکار داشتن با واقعیت و رخدادهای پرونده نیست. به همین علت است که گفته می‌شود موضوع دعوا و وقایع پرونده واجد جنبه توصیفی هستند و بر خلاف سایر شاخه‌های علم حقوق عموماً از هنجار خاصی تبعیت نمی‌کنند (جعفری‌تبار، ۱۳۸۸: ۱۱۶). اگر حقوق به عنوان یک علم هنجاری دائماً باید و نباید وضع می‌کند، این تجویز در اثبات موضوع دعوا کارساز نیست. امر واقع، قواعد خاص خود را دارد و نمی‌تواند تابع هنجارهای حقوقی باشد. شناخت موضوع پرونده یک فرآیند علمی است و قاضی در این راه همان کاری را می‌کند که سایر دانشمندان برای شناخت مجهولات خود انجام می‌دهند؛ بنابراین همان‌گونه که نمی‌توان به آب دستور داد که از چه عناصری تشکیل شود، به موضوعات قضایی نیز نمی‌توان دستور داد که چگونه اثبات شوند! دادگاه در این بخش از کار خود، از

شیوه‌ای علمی پیروی می‌کند و با علم دارای هدف مشترک است. اثبات قضایی علاوه بر علم، با تاریخ نیز ارتباطی وثیق و مهم پیدا می‌کند؛ از یک سو، به علم مربوط است چون به دنبال کشف واقع است و از سوی دیگر به تاریخ ربط می‌یابد چون موضوع آن کشف وقایع گذشته است. قاضی همواره موضوعی را جست‌وجو می‌کند و با کمک اصحاب دعوا به دنبال احراز آن است که در گذشته روی داده است. انعقاد قرارداد و نقض آن، اتلاف اموال دیگران، نقض حقوق مالکانه، قتل، عملیات متقلبانه و مانند آن قبلاً محقق شده‌اند و خواهان و شاکی اکنون آن وقایع را برای قاضی روایت می‌کنند. همچنان که مورخ، وقایع تاریخی را برای مخاطب بازگو می‌کند، در دادگاه نیز از واقعیتی سخن گفته می‌شود که اکنون در دسترس نیست. چه در تاریخ و چه در دادگاه بیش از آن‌که با خود واقعیت مواجه باشیم، در مورد آن حرف می‌زنیم.

حال که موضوع جست‌وجوی قاضی و مورخ وقایع گذشته هستند، می‌توان پذیرفت که هر محدودیتی برای تحقیق تاریخی و احراز پدیده‌های گذشته وجود دارد گریبان قاضی را هم می‌گیرد. او نیز مانند دانشمندان تاریخ در مورد واقعیتی تحقیق می‌کند که در گذشته جامانده است. پس هر آنچه از تردیدهای معرفت‌شناختی تا احتمال فراموشی و ثبت نادرست وقایع، جهت‌دهی و اعمال پیش‌فرض‌های ذهنی و مانند آن‌ها در خصوص معرفت تاریخی گفته می‌شود، در مورد معرفت قضایی و اثبات موضوعات در دادگاه نیز صادق است. هر قدر که شناخت وقایع گذشته دیریاب، دشوار و حتی ناممکن به نظر می‌رسد، اثبات قضایی نیز به همان اندازه دور از دسترس خواهد بود. باید افزود که دشواری‌های اثبات قضایی، دست کم از دو جهت، پیچیده‌تر از اثبات وقایع تاریخی است:

نخست این‌که جریان محاکمه اصولاً مبتنی بر دشمنی، مقابله و تخاصم شدید است. هر دو طرف دعوا کمر بسته‌اند تا ادعای خود را به کرسی بنشانند و در عین حال اجازه ندهند سخن طرف مقابل، درست جلوه کند. در این سطح از تنش، خواهان و خوانده تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا روایتی مطابق با میل خود از واقعیت ارائه کنند. به همین جهت گفته می‌شود که استناد به دلیل از آن جهت است که روایت مورد نظر استناد کننده را اثبات می‌کند، نه از این جهت که واقعیتی عینی را برای

قاضی روشن کند (ادله در خدمت روایت) (فولادی نژاد و همکاران، ۱۴۰۳: ۶). در چنین فضایی و در غیاب واقعیت، طرف دعوا به جای آن که آن را کشف و بازنمایی کند، به طرز پیچیده‌ای آن را اداره و اختراع می‌کند. به دلیل نقش تعیین‌کننده‌ای که اظهارات و تمایلات اصحاب دعوا در دادرسی‌های مدنی دارند، برخی این دادرسی‌ها را مبتنی بر «داستان‌سرایی» دانسته‌اند (پی. پویمن، ۱۳۸۷: ۸۴ و انصاری، ۱۳۸۵: ۲۹۴). اظهارات طرف دعوا به داستانی ساختگی می‌ماند که ممکن است با واقعیت فاصله زیادی داشته باشد؛ تبحر در این داستان‌سرایی می‌تواند این سوء تفاهم را ایجاد کند که قاضی یافته‌های یک طرف را به عنوان واقعیت یافته شده مبنای صدور رأی قرار دهد.

دوم آن‌که دادرس در هر صورت مجبور به تصمیم‌گیری است و نمی‌تواند به این عذر که موضوع دعوا قابل احراز نیست، پرونده را باز نگه دارد. خصومت طرح شده در دادگستری الزاماً می‌بایست بالفعل حل و فصل گردد. فصل خصومت و بستن باب نزاع از مهم‌ترین مصالح عمومی در دادگستری است. تا جایی که برخی استادان، فصل خصومت را مایه بقای جامعه دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۵۸: ۱۳۳). چنانچه قاضی موفق به احراز جنبه‌های حکمی و موضوعی پرونده شد که بر مبنای آنچه به دست آورده مبادرت به صدور رأی می‌نماید، اما اگر به هر علت دستیابی کامل به جنبه‌های مختلف پرونده میسر نباشد، دادرس با تمسک به وسایلی نظیر اصول عملی و قرعه تکلیف طرفین پرونده را روشن کرده و پرونده را مختومه اعلام می‌کند. در نتیجه اگرچه مورخ می‌تواند اعلام کند که به بخش‌هایی از واقعیت تاریخی دست نیافته و بدین جهت از اظهار نظر پیرامون آن معذور است، اما قضات این مجال را ندارند که دادرسی را بدون تصمیم رها کنند، حتی اگر به واقعه قضایی موضوع دعوا دست نیافته باشند. به عبارتی، قاضی باید تصمیم خود را در پایان محاکمه اتخاذ کند؛ چه با احراز واقع و چه بدون آن. دشواری مضاعف در خصوص وقایع قضایی آن است که نمی‌توان مانند مورخ از کنار آن‌ها عبور کرد؛ برای مورخ ممکن و بلکه مطلوب است که در مورد بخش‌هایی از تاریخ سکوت کند و تا احراز کامل واقعیت هیچ نگوید، اما دادرس موظف به فصل خصومت است و عدم اتخاذ تصمیم، حتی به علت دست نیافتن به واقعیت، او را مشمول عنوان مستنکف

از احقاق حق قرار می‌دهد (ماده ۵۹۷ کتاب پنجم قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۵).

۳. تحلیل؛ آثار رویکرد تاریخی به وقایع قضایی

این‌که وقایع قضایی نیز تاریخی هستند و موضوع کار مورخ و قاضی، مطالعه و احراز وقایع گذشته است، به نوبه خود نظرگاهی مهم محسوب می‌شود که در سطور پیشین به آن پرداخته شد، اما موضوع مهم‌تر آثار اتخاذ رویکرد تاریخی به قضاوت است. دانستن این موضوع که قاضی نیز امر واقع شده در گذشته را جست‌وجو می‌کند، چه اثر یا آثاری بر جریان محاکمه می‌گذارد؟ در ادامه به دو مورد از مهم‌ترین آثار این رویکرد بر دادرسی پرداخته می‌شود.

۱-۳. هم‌سانی در محدودیت‌ها

موضوع کار قاضی و مورخ یکی است و هر دو برای شناخت وقایع گذشته، ضمن آن‌که از ابزارهای مشابه بهره می‌گیرند (اسناد و شهود و مانند آن‌ها)، با محدودیت‌ها و موانع مشترکی نیز مواجه‌اند. مانع اصلی آن است که هیچ‌یک، واقع امر را در حال حاضر در اختیار ندارند. هر چه بوده در گذشته رخ داده و اکنون جز پاره‌ای اسناد و شواهد پراکنده و بعضاً متعارض، چیزی باقی نمانده است. اگرچه نه همواره، اما معمولاً به هر میزان که از زمان تحقق وقایع فاصله می‌گیریم، دستیابی به آن‌ها دشوارتر می‌شود. فاصله مزبور احتمال فراموشی، دست‌کاری، جهت‌دهی و آفات مشابه را افزایش داده و از این جهت بر احراز امر واقع سایه می‌افکند. در مواردی که به علت فراوانی موانع، شناخت واقعیت امکان‌پذیر نباشد، هیچ خرده‌ای نباید و نمی‌توان به مورخ گرفت. کاملاً معقول و مقبول است که همه گذشته را نمی‌توان شناخت. از همین روست که بسیاری از وقایع و گزاره‌های تاریخی دست‌نخورده باقی می‌مانند و هیچ موضعی در مورد آن‌ها قابل اتخاذ نیست جز این‌که مورخ، از سر تواضع معرفتی اعلام کند که در خصوص آن واقعه چیزی نمی‌داند. این دیدگاه اگرچه در تاریخ با اشکالی مواجه نشده و حتی از آن استقبال نیز به عمل آمده، اما هیچ‌گاه در حقوق و در خصوص وقایع قضایی، چنان‌که باید، مورد پذیرش واقع نشده است. گویا «نمی‌دانم» یا «نمی‌شود» از قاضی پذیرفته نیست و او در هر صورت باید واقعیت پرونده را بفهمد. همان‌گونه که گفته شد، می‌توان با دادگستری و قانون‌گذار هم‌دل

بود و فصل خصومت را مصلحتی عالی در دادرسی دانست؛ نمی‌توان پرونده را تا ابد باز نگه داشت حتی اگر این مفتوح ماندن برای کشف واقع باشد. با این حال به نظر می‌رسد، محدودیت راهبردی در احراز وقایع تاریخی، به وقایع قضایی نیز قابل تسری است:

یکم، یکی از مبانی ناگفته در خصوص نهاد مرور زمان آن است که واقعیت‌های خیلی دور را به سختی می‌توان شناخت. از این رو نظام‌های حقوقی ترجیح می‌دهند قضات خود را درگیر این کار دشوار و بعضاً غیرممکن نکنند. در واقع، اگرچه مرور زمان کارکردها و کاربردهای دیگری هم دارد، اما یکی از مهم‌ترین مبانی آن، دور شدن قاضی از امر واقع به سبب گذشت مدت طولانی است. با سپری شدن بیست سال از تحقق یک واقعه، قانون‌گذار از پیش اعلام می‌کند که به احتمال زیاد آن واقعه دیگر قابل شناسایی نیست و لذا قاضی را از جست‌وجوی بیهوده معاف می‌کند. مرور زمان در آمریکا دارای قواعدی پیچیده و ایالت محور است که از جمله به نوع و موضوع دعوا وابسته است. ماده ۲ از قواعد ایالتی آیین دادرسی در نیویورک (۲۰۲۴) رعایت مهلت‌های مقرر برای اقامه دعوا را از ابتدایی‌ترین الزامات طرح دعوا در دادگستری اعلام کرده است و تصریح می‌کند که حتی دادگاه‌ها هم نمی‌توانند این زمان را تمدید کنند.^۱ بخش ۳۱۲ قانون آیین دادرسی مدنی کالیفرنیا (۲۰۲۳) اقامه دعوی مدنی را، بدون استثنا، منوط به رعایت زمان‌های تعیین شده در قانون می‌داند.^۲ همچنین قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، به عنوان یک رویه سنتی و قدیمی، در ماده ۱۲۲، استناد به مرور زمان را به عنوان یک راه دفاعی (عدم پذیرش) به رسمیت شناخته است.^۳

1. An action, including one brought in the name or for the benefit of the state, must be commenced within the time specified in this article unless a different time is prescribed by law or a shorter time is prescribed by written agreement. No court shall extend the time limited by law for the commencement of an action.

2. Civil actions, without exception, can only be commenced within the periods prescribed in this title, after the cause of action shall have accrued, unless where, in special cases, a different limitation is prescribed by statute.

۳. ماده ۱۲۲ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه: «هر جهتی که درخواست طرف مقابل را بدون ورود در ماهیت به دلیل ... گذشت مرور زمان از پیش مقرر شده ... غیرقابل پذیرش اعلام می‌کند، موجب عدم پذیرش است». (محسنی، ۱۳۹۵: ۱۱۱)

دوم، آنجا که دلیل اثباتی محکمی برای احراز واقع در اختیار قاضی نیست، در راستای فصل خصومت معمولاً از وسایلی نظیر سوگند، اصول عملیه و حتی قرعه استفاده می‌شود. سوگند در نظام‌های حقوقی‌ای که استناد به آن را تجویز کرده‌اند، در مواردی قابل استفاده است که «دعوی مدنی نزد حاکم به موجب اقرار یا شهادت یا علم قاضی بر مبنای اسناد یا امارات ثابت نشده باشد» (ماده ۱۳۳۵ قانون مدنی). سوگند به عنوان آخرین راهکار و با بهره‌گیری از سنت‌های اخلاقی و مذهبی جامعه، قاطع دعواست و هیچ اظهاری که منافی با قسم باشد مسموع نخواهد بود (ماده ۱۳۳۱ قانون مدنی). عبارات قانون به خوبی این نکته را خاطر نشان می‌کنند که سوگند، کاشف از واقع نیست و صرفاً قاطع دعواست و به همین جهت، اظهارات مغایر با آن نیز در هیچ صورتی شنیده نخواهد شد.^۱ در مورد اصول عملیه نیز فقها تصریح کرده‌اند که استناد به آن‌ها برای رفع تردید و عمل کردن به تکلیف است و اصول مزبور از اساس، واقع‌نمایی ندارند. استصحاب و عدم، واقعیتی را کشف نمی‌کنند، صرفاً به هنگام صدور رأی، تکلیف قاضی و طرفین را مشخص می‌سازند (کاظمی، ۱۳۹۸: ۲۷۹). به بیان دیگر، رأیی که مستند به اصول عملیه باشد، حاوی امر واقع نیست؛ صدور حکم به براءت مدیون فقط این معنا را می‌رساند که خواهان در اثبات طلبکاری خود ناتوان بوده است، اما این رأی را نمی‌توان بدین صورت تلقی و تفسیر کرد که دادرس، گذشته را بررسی کرده و به این نتیجه رسیده که واقعاً هیچ دینی بر عهده خواننده به نفع خواهان وجود نداشته است.^۲ نسبت قرعه با واقع نیز دقیقاً از همین سنخ است. در برخی موضوعات نه تنها دلیلی برای اثبات وقایع وجود ندارد، بلکه اصول عملیه نیز راهگشا نبوده و نمی‌توان از آن‌ها کسب تکلیف کرد. مسؤولیت ناشی از سبب مجمل یا ناشناس، مصداقی بارز برای اعمال قاعده قرعه است؛ جایی که چند سبب با هم، خسارتی را به بار آورده‌اند و اجمالاً مشخص است که عامل زیان، تنها یکی از آن‌هاست. در این صورت، یکی از راهکارهای پیشنهاد شده آن است که عامل

۱. آیین استماع سوگند در محاکم نیز به روشنی مؤید این موضوع است که واقع‌نمایی احتمالی این وسیله مورد توجه قانون‌گذار قرار نداشته است؛ چرا که مخاطب اولیه سوگند، منکر است نه مدعی و چنانچه این ترتیب و آیین رعایت نشود، رأی صادره نقض خواهد شد (دادنامه شماره ۹۴۰۹۹۸۵۸۴۰۱۰۰۰۲۰ مورخ ۱۳۹۵/۶/۱۴ صادره از شعبه سی‌ام دیوان عالی کشور). همچنین بنگرید به: خزائی و دیگران، ۱۴۰۲: ۳۸۱.

۲. برای مطالعه تفصیلی، بنگرید به: مصباح و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۴۴.

زیان، به قید قرعه مشخص شود و مورد حکم قرار گیرد (افشار قوچانی و حسینی، ۱۳۹۳: ۹). این که آیا قرعه در چنین مواردی به واقع اصابت می کند یا خیر، تابعی از شانس و احتمال است. چنان که گفته اند، قرعه حاکم کور است و به واقع نمایی آن نمی توان امیدی داشت (کاتوزیان، ۱۴۰۰: ۲/۱۵۶ و زراعت، ۱۳۸۹: ۹۵).^۱

ماهیت و ساختار ابزاری همچون سوگند، اصول عملیه و قرعه، نشان می دهد که احراز واقع در دادگاه نیز دقیقاً با همان محدودیت های دستیابی به واقعیت تاریخی مواجه است. هر جا قانون گذار از رسیدن به امر واقع، ناامید می شود، وسیله ای برای تعیین یا رفع تکلیف در اختیار قاضی می گذارد و بی آن که به این بن بست برای احراز واقع تصریح کند، دست یاری به سوی شانس، قرعه، اخلاق و مذهب دراز می کند تا صرفاً بتواند آتش خصومت را به زعم خود خاموش کند. در چنین موقعیت هایی دادرسی نیز مانند مورخ به ناچار از واقعیت عبور می کند.

به نظر می رسد ایرادی نداشته باشد اگر به هنگام مسدود بودن راه رسیدن به واقع و یا دشوار بودن آن جنبه های موضوعی پرونده، بدون هرگونه اظهار نظر، مسکوت گذاشته شوند. به جای آن که با حکم قاطع و قطعی موضوع پرونده تمام شده تلقی گردد، قاضی تکلیف خود و اصحاب دعوا را با وسایل فوق الذکر تعیین کند، اما همواره این امکان نیز وجود داشته باشد که اگر راهی به سوی واقع باز شد، رسیدگی به پرونده را برای احراز امر واقع و صدور حکم درست از نو آغاز کند. با این وصف در جایی که مستند رأی دادگاه ابزار و وسایلی هستند که واقع نمایی ندارند، قائل شدن به اعتبار امر قضاوت شده در مورد آن ها بی معناست؛ هر آن، که راه کشف واقع هموار شد و دلیلی برای احراز حقیقت پیدا شد، قطعیت رأی می شکند و قاضی جست و جوی خود را از سر خواهد گرفت؛ بنابراین موضع قانون آیین دادرسی کیفری ایران در ماده ۲۷۸ از این جهت قابل تأیید است که پیدا شدن دلیل (باز شدن راه برای کشف واقع) را موجبی برای تعقیب مجدد و بررسی دوباره پرونده می داند.^۲ حال آن که در بند ۷ ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی، دلیل مکتوم از جهات اعاده

۱. به همین جهت است که بخشنامه شماره ۱۰۰/۳۹۳۵۲/۹۰۰۰ مورخ ۱۴۰۲/۶/۲۲ رئیس محترم قوه قضاییه، «تجدیدنظر در ملاک ارجاعات به کارشناسان و عدم اکتفا به قرعه کشی صرف و توجه به کیفیت نظرات کارشناسان...» را یکی از راهکارهای بهبود نظام کارشناسی دانسته است.

۲. بنگرید به: قائدی، ۱۴۰۳: ۱۴۵.

دادرسی شناخته شده است نه هر دلیلی. معلوم نیست چرا دلیل حادث را نباید موجبی برای اعاده دادرسی دانست؟^۱

توجه به امر واقع، به عنوان یک هدف اساسی در حقوق دادرسی مدرن، موجب می‌شود تا از یک سو، شیوه‌هایی نظیر قرعه، جایگاهی در قواعد دادرسی نداشته باشند^۲ و از سوی دیگر، قبض و بسط نهادهایی همچون اعاده دادرسی تابعی از امکان دستیابی به واقعیت باشد. در همین راستا و برای نمونه، بند ۴ ماده ۵۹۵ قانون آیین دادرسی مدنی فرانسه، یکی از جهات اعاده دادرسی را این‌گونه بیان می‌کند: «اگر بر اساس گواهی‌های مکتوب، شهادت‌ها یا سوگندهای قضایی که پس از رأی، کذب بودن آن‌ها اعلام شده است رأی صادر شده باشد». دلیل کاذب، راه به واقع نمی‌برد و از همین رو رسیدگی پیشین و جست‌وجوی حقیقت باید از سر گرفته شود. بخش دوم از ماده ۶۰ قواعد فدرالی آیین دادرسی مدنی در امریکا، کشف دلیل جدید را تحت ضوابط خاص آیینی موجبی برای اعاده دادرسی اعلام کرده است.^۳ به همین ترتیب، بند ۱۸۲ ماده ۱۸۲ قواعد اروپایی آیین دادرسی مدنی،^۴ کشف یا به دست آمدن هر نوع دلیل (و نه صرفاً سند)، پس از صدور رأی را از جهات اعاده دادرسی معرفی کرده است.^۵

۳-۲. چالش‌های معرفت‌شناختی و همسانی در نظریه حقیقت

«نظریه مطابقت»، یکی از عمده‌ترین و شناخته‌شده‌ترین نظریه‌ها در خصوص

۱. این نقیصه موجب می‌شود تا بسیاری از درخواست‌های اعاده دادرسی با یک عبارت تکراری مردود اعلام شوند: «جهات اعاده دادرسی در ماده ۹۸ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری احصا گردیده و مطالب مندرج در دادخواست با هیچ‌یک از شقوق ماده مزبور انطباقی نداشته ... و قابلیت استماع ندارد» (دادنامه شماره ۱۱۱۱۶۱۴/۱۳۹۰/۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ مورخ ۱۴۰۲/۵/۱ صادره از شعبه دوم تجدیدنظر دیوان عدالت اداری). برخی شعب دیوان عالی کشور حتی اقرار بعد از صدور حکم قطعی را نیز موجبی برای پذیرش اعاده دادرسی ندانسته‌اند (دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۷۶۰۰۸۷۹ صادره از شعبه پنجم دیوان عالی کشور).

۲. مواد ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳ قانون مدنی فرانسه ادله اثبات دعوا را شامل سند کتبی، شهادت، اماره قضایی، اقرار و سوگند دانسته و اشاره‌ای به قرعه و سایر راهکارهای غیرواقع‌نما نکرده است. (برای ترجمه فارسی قانون مدنی فرانسه بنگرید به: حسن‌زاده، ۱۴۰۱).

3. newly discovered evidence that, with reasonable diligence, could not have been discovered in time to move for a new trial under Rule 59(b) ; (Federal Rules of Civil Procedure: Rule 60. Relief from a Judgment or Order)

4. Model European rules of civil procedure.

۵. بنگرید به: شایگان، ۱۴۰۲: ۱۶۵.

معنای حقیقت است؛ جست‌وجوگر شناخت، هنگامی می‌تواند به درستی اعلام کند که موضوع مورد نظر خود را شناخته و به حقیقت دست یافته است که باور موجود در ذهن او با واقعیت بیرونی مطابق باشد. باور داشتن به این‌که آب از اکسیژن و هیدروژن ترکیب یافته است، تنها هنگامی حقیقی است که «واقعاً» آب از عناصر مذکور ترکیب شده باشد. حقیقت به معنای انطباق کامل ذهن و عین است (عارفی، ۱۳۸۸: ۲۲۷). گزاره حقیقی گزاره‌ای است که حالت واقعی امور را توصیف کند (هاسپرس، ۱۳۸۶: ۲۶۷). این نظریه از زمان ارسطو همواره به عنوان دیدگاهی غالب در خصوص صدق و کذب قضایا مطرح بوده است: «کذب این است که درباره آنچه هست، بگوییم نیست یا درباره آنچه نیست بگوییم هست. صدق این است که درباره آنچه هست، بگوییم هست و درباره آنچه نیست بگوییم نیست» (ارسطو، ۱۳۸۵: ۱۵۵).

اتخاذ چنین رویکردی در تاریخ به این نتیجه منتهی می‌گردد که قضیه تاریخی را آنگاه بتوان حقیقی دانست که با واقعیت هم‌خوانی داشته و با آن مطابق باشد. چنان‌که حقیقت قضایی نیز همین مفهوم را دنبال می‌کند و دادرسی در تلاش است تا باور خود را با امر واقع مطابقت دهد. بر این اساس، اظهارات شاهد به این جهت شنیده می‌شود که از امر واقع حکایت می‌کند و با آن تطابق دارد نه از این حیث که گزارش او منسجم است یا می‌تواند در عمل مفید باشد (پوپر، ۱۳۸۴: ۳۵۱).

نظریه مطابقت، به رغم رواج و مقبولیتی که دارد از حیث فلسفی با ایرادات و ابهاماتی نیز مواجه است که از جمله آن‌ها می‌توان به واضح و شفاف نبودن معنای «مطابقت» اشاره کرد. صرف نظر از مبانی فلسفی و ایرادات این نظریه، آنچه می‌تواند در موضوع حاضر محل تأمل باشد آن است که کارایی این نظریه در خصوص وقایع گذشته با تردیدهای مهمی مواجه است. مطابقت هنگامی معنا پیدا می‌کند که امر واقع در اختیار محقق باشد؛ در چنین صورتی است که او می‌تواند باور ذهنی خود را با واقعیت تطبیق داده و صدق و کذب آن را اعلام کند، اما آنجا که واقعیت غایب است، باور ذهنی را باید با چه چیزی تطبیق داد؟! هیچ‌گونه دسترسی مستقیم به خود واقعیت‌های تاریخی، جهت توجیه یا رد آن‌ها، وجود ندارد (جنکینز، ۱۳۸۴: ۳۱). اگر کسی باور دارد که تعداد بیست صدلی در اتاق موجود است، با مراجعه به امر واقع

و شمارش صندلی‌ها می‌تواند باور خود را محک بزند، اما به دلیل در دسترس نبودن وقایع گذشته چنین امکانی در مورد آن‌ها وجود ندارد. این امر معرفت تاریخی را به شبکه‌ای از باورها تقلیل می‌دهد که تنها با گذراندن آزمون هماهنگی و انسجام قابل اتکا محسوب می‌شود، نه با دسترسی بی‌واسطه به واقعیت عینی. این دیدگاه، امکان احراز قطعی وقایع گذشته را با مانع اساسی مواجه می‌سازد.

باور مورخ در خصوص وقوع یا عدم وقوع یک کودتا و اعتقاد قاضی در خصوص قتل واقع شده در بیست سال پیش، از طریق مراجعه مستقیم به واقعیت قابل راستی آزمایی نیست چرا که وقایع مزبور، اکنون در دسترس نیستند. دقیقاً به همین علت است که برخی مورخان، به عدم امکان اجرای نظریه مطابقت در تاریخ اذعان کرده و بیان داشته‌اند که به‌طور مستقیم نمی‌توان انطباق گزاره‌های تاریخی با واقع را احراز کرد؛ مواجهه با وقایع گذشته، غیرمستقیم و بر مبنای شهادت‌های دست دوم، اسناد، قرائن و مدارک به جای مانده است (نوذری، ۱۳۹۸: ۲۸). موضوعات قضایی نیز دقیقاً در موقعیتی قرار می‌گیرند که دادرس فرصت مواجهه با آن‌ها را پیدا نمی‌کند؛ قرارداد، دین، تقصیر، ورود خسارت و مانند آن‌ها، وقایعی هستند که در گذشته به وجود آمده‌اند و در زمان طرح دعوا به جز پاره‌ای اطلاعات، شواهد و اسناد، واقعیت مستقلی در اختیار قاضی وجود ندارد تا بتواند باور خود در خصوص این موضوعات را با آن تطبیق دهد. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد تئوری مطابقت در خصوص وقایع تاریخی و قضایی با بن‌بست اجرایی مواجه است و نمی‌توان نظریه مزبور را صرف نظر از ایرادات نظری‌اش، در این زمینه‌ها به کار گرفت.

از این رو، دادرس و مورخ باید به دنبال نظریه جایگزین برای حقیقت باشند. چنان‌که ملاحظه شد، دوری از امر واقع، وجه تشابه تاریخ و قضاوت است و این مشابهت اقتضا می‌کند که نظریه حقیقت جایگزین، در هر دو زمینه، از سرشت یکسانی برخوردار باشد. به‌طور کلی، تردیدهای معرفت‌شناختی در خصوص خود واقعیت و میزان دسترسی به آن، منتهی به طرح نظریه‌های جایگزین شده است. تئوری انسجام به عنوان یکی از مهم‌ترین این نظریه‌ها طرحی را پیش می‌کشد که بر اساس آن، برای تعریف حقیقت، به جای توجه به امر واقع، باید روابط درونی گزاره‌ها را مورد توجه قرار داد. در این صورت، یک گزاره هنگامی از حقیقت برخوردار است که

در انسجام و هماهنگی با سایر گزاره‌های موجود در یک مجموعه قرار داشته باشد؛ حقیقت یعنی مجموعه‌ای از گزاره‌های منسجم و هماهنگ؛ و طبیعتاً دوری از انسجام به دوری از حقیقت منتهی می‌شود (Dancy and others, 2010:773). این نظریه، پیش‌فرض‌های تئوری مطابقت را انکار می‌کند و در سطحی دیگر، دسترسی به آن‌ها را سخت یا غیرممکن می‌داند. بر این اساس، قاضی و مورخ باید قرائن و شواهد و اسناد هماهنگ را برای اثبات ادعاهای خود به کار گیرند. به همین دلیل است که یکی از اسباب محکومیت اصحاب دعوا، اظهارات ضد و نقیض آن‌هاست. اماره قضایی چیزی جز هماهنگی میان قرائن پرونده و نتیجه‌گیری قاضی از آن‌ها نیست. شاهد نیز هنگامی به مدعی کمک می‌کند که بتواند اظهاراتی منسجم را به دادگاه ارائه کند و چیزی بر خلاف گفته‌های شاهد دیگر نگوید. سخنان غیرمنسجم تأثیری در اثبات ادعاهای گوینده ندارند چنان‌که اسناد و قرائن پراکنده نیز نمی‌توانند واقعیت تاریخی را اثبات کنند. اگر واقعیت را در اختیار نداریم تا باور خود را با آن محک بزنیم، انسجام و هماهنگی، جایگزین مناسبی برای راستی‌آزمایی گزاره‌هاست. حقیقت، بیش از آن‌که متوقف بر تطابق ذهن با عین باشد، محصول ادله و شواهد هماهنگ است؛ بی‌آن‌که نیاز به بررسی چالش‌های فلسفی این نظریه باشد، یک نکته مهم را باید در نظر گرفت؛ طرح و بسط تئوری انسجام، عمدتاً با این انگیزه صورت پذیرفته که در پاره‌ای موارد دسترسی به واقعیت برای مطابقت دادن آن با گزاره، دشوار و یا غیرممکن است. به عبارتی، این دیریابی و عدم دسترسی کامل به واقعیت است که موجب شده انسجام در گزاره‌ها به عنوان نظریه حقیقت مورد پذیرش قرار گیرد. بر این اساس و چنان‌که برخی نویسندگان به درستی اشاره کرده‌اند، انسجام و هماهنگی، معیار و نشانه حقیقت است نه خود حقیقت (Lawrence, 1992: 25). هماهنگی در قرائن، حکایت از آن دارد که به احتمال زیاد گزاره مورد نظر با واقع مطابقت دارد، منتهی به دلیل عدم امکان آزمایش و محک واقعی، به ناچار از معیار انسجام در این خصوص استفاده می‌شود. با این توصیف، نظریه مطابقت، مستقیم و بی‌واسطه با امر واقع مواجه می‌شود، اما در نظریه انسجام، از سر ناچاری، این مواجهه غیرمستقیم و با واسطه است.^۱

۱. البته همین مواجهه غیرمستقیم، منشأ ایرادات مهمی در نظریه انسجام است. به عنوان مثال گفته

برآمد

- ۱- احراز واقعیت گذشته، هدف مشترک قاضی و مورخ است. هر دو، واقعیتی را جست‌وجو می‌کنند که در ظرف زمانی گذشته محقق شده و در هنگام بررسی، در اختیار آنان قرار ندارد. در واقع، صرف نظر از آنچه به تاریخ شهرت یافته است و فارغ از معنای متعارف مطالعات تاریخی، تأکید نوشتار حاضر این است که متعلق معرفت تاریخی و قضایی، امری است که «دیروز» رخ داده و امروز به دنبال کشف آن هستیم؛ وجه مشابهت آن است که موضوع مطالعه در هر دو، دیروز و گذشته است.
- ۲- محدودیت‌ها و دشواری‌هایی که در شناخت وقایع پیشین وجود دارد، اختصاص به تاریخ ندارد؛ معرفت قضایی به موضوع دعوا نیز دست کم به اندازه معرفت تاریخی، دیرپاب و دور از دسترس است.
- ۳- حتی، بنابر دلایلی می‌توان گفت که سختی کار دادرسی بیش از مورخ است؛ اگر رسیدن به واقعیت تاریخی به دلیل فراموشی و گذر طولانی زمان و جهت‌گیری‌ها و ذهنیت‌های کلی است، اما واقعیت قضایی با تخاصم آشکار و تعارض منافع مستقیم بین اصحاب دعوا روبه‌روست. گویا هر دو طرف دعوا تلاش می‌کنند تعمداً چهره واقعیت را با خاک بپوشانند که روایت و ذهنیت خود را جایگزین آن کنند. دستیابی به واقعیت در این جنگ تمام عیار حقوقی بسیار دشوار به نظر می‌رسد.
- ۴- نه در تاریخ و نه در دادگاه، این فرصت وجود ندارد که بتوان گزاره‌های مورد بررسی را با واقعیت تطبیق داد. در غیاب واقعیت، راستی آزمایی و تطبیق آن عملاً غیرممکن است. از همین رو، دادرسان و مورخان می‌توانند از انسجام و هماهنگی قرائن برای تأیید یا رد فرضیات خود پیرامون حقیقت استفاده کنند. روشن است که نظریه انسجام به دلیل در دسترس نبودن واقعیت مورد استفاده قرار می‌گیرد و میزان خطای آن در اصابت به واقع افزایش می‌یابد.
- ۵- محدودیت‌های پیش رو در کشف واقعیات گذشته، ارزش معرفتی رأی

می‌شود که انسجام ممکن است توهم حقیقت ایجاد کند؛ یک داستان تخیلی منسجم، نمی‌تواند بهره‌ای از حقیقت داشته باشد اگرچه در نهایت انسجام ساخته شده باشد. انسجام، وابسته به چارچوب معرفتی اولیه است؛ اگر سیستم اولیه نادرست باشد (مثل پیش‌فرض‌های قومی در دادگاه)، انسجام به خطا می‌رود؛ بنابراین، نظریه انسجام صرفاً در شرایط فقدان دسترسی به واقعیت (مانند وقایع تاریخی / قضایی) کاربرد پیدا می‌کند و خطر جایگزینی روایت‌های منسجم نادرست به جای حقیقت را دارد (برای دیدن ایرادات فلسفی دیگر به نظریه انسجام، بنگرید به: شمس، ۱۳۸۴: ۱۱۶).

دادگاه را به خوبی نشان می‌دهد. دادرس حتی اگر بتواند راهی به سوی واقع پیدا کند، با چنان موانعی روبرو می‌شود که در نهایت می‌تواند ادعا کند که نشانه‌هایی از واقعیت را احراز کرده است. رأی قاضی را نمی‌توان متضمن تمام واقع دانست؛ چرا که «تمام واقعیت گذشته» دست نیافتنی است.

۶- نهاد مرور زمان با نگاه تاریخی این‌گونه قابل توجیه است که معمولاً هر چه فاصله زمانی از واقعیت دورتر می‌شود دستیابی به آن نیز دشوارتر خواهد بود. بر این اساس، احیای این نهاد حقوقی در پرونده‌های مدنی، می‌تواند قاضی را از دشواری‌های سنگین و طاقت‌فرسای کشف واقعیات دور دست، برهاند و او را درگیر جست‌وجوی بیهوده نکند. بر این اساس پیشنهاد می‌شود قانون‌گذار بر حسب موضوع دعاوی (مانند قراردادها و الزامات خارج از قرارداد) و با ملاک‌هایی نظیر منقول یا غیرمنقول بودن دعوا، مرور زمان را در دادرسی مدنی تشریح نماید.

۷- با این‌که قاضی موظف است در هر صورت پرونده را فیصله دهد، اما در جایی که به دلیل فقدان دلیل اثباتی، راهی به واقع ندارد و همچنین در مواردی که از وسایل غیرواقع‌نما، نظیر قرعه و اصول عملیه استفاده می‌کند، نباید تصمیم او را قاطع و قطعی دانست. با پیدا شدن دلیل برای کشف واقع، هر رسیدگی و اقدامی که قبلاً صورت پذیرفته بود، مبانی خود را از دست می‌دهد. قطعیت رأی اگر مبتنی بر امر واقع نباشد، خصومت را نیز به درستی فیصله نمی‌دهد و چنان زخمی است که هر لحظه ممکن است سرباز کند. بر این اساس پیشنهاد می‌گردد پیدایش دلیل جدید، نه فقط در صورت مکتوم بودن بلکه در هر صورت، از موجبات اعاده دادرسی باشد.

۸- متن مقرر در قالب یک بند الحاقی به ماده ۴۲۶ قانون آیین دادرسی

دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، بدین شرح قابل پیشنهاد است:

«هرگاه پس از صدور حکم قطعی، دلیل جدیدی کشف شود که به تنهایی یا در مجموع با سایر ادله پرونده، مؤثر در ماهیت دعوا بوده و بتواند واقعیت امر را به گونه‌ای دیگر احراز کند، ذی‌نفع می‌تواند حداکثر ظرف یک ماه از تاریخ کشف دلیل، درخواست اعاده دادرسی نماید.

تبصره ۱- این حق شامل احکامی می‌شود که به دلیل فقدان دلیل اثباتی یا با تکیه بر وسایل غیرواقع‌نما (از جمله اصول عملیه، قرعه، ظن غیر معتبر یا امارات

ضعیف) صادر شده باشند.

تبصره ۲- کشف دلیل جدید مستلزم مکتوم بودن آن در زمان رسیدگی نخستین نیست. البته درخواست کننده نباید در عدم استناد به آن دلایل، در دادرسی قبلی مرتکب تقصیر شده باشد.

فهرست منابع:

الف. فارسی

- * ارسطو (۱۳۸۵)، *ما بعد الطبیعه (متافیزیک)*، برگردان: محمدحسن لطفی، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
- * افشار قوچانی، زهره و حسینی، سید محمدباقر (۱۳۹۱)، «مطالعه تطبیقی مسؤلیت مدنی سبب مجمل»، پژوهش‌های حقوق تطبیقی، سال هجدهم، شماره ۱.
- * انصاری، باقر (۱۳۸۵)، «ابهام حقوقی و تأثیر آن بر تصمیم‌گیری‌های قضایی»، تحقیقات حقوقی، دوره ۹، شماره ۴۳.
- * ایگرس، گئورگ (۱۳۸۹)، *تاریخ‌نگاری در سده بیستم*، برگردان: عبدالحسین آذرنگ، چاپ نخست، تهران: سمت.
- * پوپر، کارل ریموند (۱۴۰۲)، *واقع‌گرایی و هدف علم*، برگردان: رحمت‌اله جباری، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * پوپر، کارل ریموند (۱۳۸۴)، *شناخت عینی (برداشتی تکاملی)*، برگردان: احمد آرام، چاپ دوم، تهران: انتشارت علمی و فرهنگی.
- * پوپر، کارل ریموند (۱۳۵۰)، *فقر تاریخی‌گری*، برگردان: احمد آرام، چاپ نخست، تهران: خوارزمی.
- * پورمحمدی، رضا و سیمایی صراف، حسین (۱۴۰۲)، «جایگاه تاریخ‌تقنینی در تفسیر حقوقی»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، شماره ۱۲۳.
- * پی. پویمن، لوییس (۱۳۸۷)، *معرفت‌شناسی (مقدمه‌ای بر نظریه شناخت)*، برگردان: رضا محمدزاده، چاپ نخست، تهران: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- * جعفری تبار، حسن (۱۴۰۰)، *دیو در شیشه (فلسفه رویه قضایی)*، چاپ دوم، تهران: نگاه معاصر.
- * جعفری تبار، حسن (۱۳۸۸)، *فلسفه تفسیری حقوق*، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- * جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۵۸)، *حقوق اسلام*، چاپ نخست، تهران: گنج دانش.
- * جنکینز، کیت (۱۳۸۴)، *بازاندیشی تاریخ*، بازگردان: ساغر صادقیان، چاپ نخست،

تهران: مرکز.

* جیمز، ویلیام (۱۳۷۵)، **پراگماتیسم**، بازگردان: عبدالکریم رشیدیان، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

* حسن‌زاده، منصوره (۱۴۰۱)، **کد مدنی فرانسه؛ حقوق قراردادها، تعهدات و ادله اثبات دعوا**، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی انتشار

* حسین‌زاده، محمد (۱۳۸۲)، **پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر**، چاپ نخست، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

* خزائی، واحد و حاجی عزیزی، بیژن و جعفری، فیض‌الله (۱۴۰۲)، «**جایگاه سوگند قاطع در احراز رابطه سببیت در سبب مجمل**»، پژوهش‌های حقوقی، دوره ۲۲، شماره ۵۴.

* دوران‌ت، ویل و آریل (۱۴۰۱)، **درس‌های تاریخ**، برگردان: ابوالفضل حقیری قزوینی، چاپ نخست، تهران: تمدن علمی.

* رندل، جان هرمن و باکسر، جاستون (۱۳۶۳)، **درآمدی به فلسفه**، برگردان: امیر جلال‌الدین اعلم، چاپ نخست، تهران: سروش.

* رورتی، ریچارد (۱۳۸۴)، «**پراگماتیسم و قانون: پاسخی به دیوید لابن**»، در: **فلسفه و امید اجتماعی**، برگردان: عبدالحسین آذرنگ و نگار نادری، چاپ نخست، تهران: نشر نی.

* زاهد، فیاض (۱۳۹۸)، «**تأملی معرفت‌شناختی در باب علمیت و عینیت تاریخی**»، پژوهش‌های معرفت‌شناختی، سال هشتم، شماره ۱۸.

* زراعت، عباس (۱۳۸۹)، «**قاعده قرعه**»، مطالعات حقوق خصوصی، سال چهارم، شماره ۱۳.

* شایگان، اسماعیل (۱۴۰۲)، **قواعد اروپایی آیین دادرسی مدنی**، چاپ نخست، تهران: شرکت سهامی انتشار.

* شمس، منصور (۱۳۸۴)، **آشنایی با معرفت‌شناسی**، چاپ نخست، تهران: طرح نو.

* صیامیان گرجی، زهیر و موسوی سیانی، سعید (۱۳۹۴)، «**ضرورت تعامل بین رشته‌ای معرفت‌شناسی و علم تاریخ در بررسی چالش‌های شکاکانه درباره**

امکان و اعتبار شناخت تاریخی»، مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره ۷، شماره ۳.

* عارفی، عباس (۱۳۸۸)، *مطابقت صور ذهنی با خارج*، چاپ نخست، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

* فولادی‌نژاد، فرشید و رجبی، عبدالله و الماسی، نجادعلی و نهرینی، فریدون (۱۴۰۳)، «بررسی دو رویکرد اثباتی در دادرسی مدنی ایران و امریکا: رویکرد مبتنی بر دلیل و رویکرد مبتنی بر روایت»، حقوق خصوصی، دوره ۲۱، شماره ۱.

* قائدی، سعید (۱۴۰۳)، «مبانی و اصول حاکم بر باز تعقیب متهم»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۸، شماره ۱۲۷.

* کاتوزیان، ناصر (۱۴۰۰)، *اثبات و دلیل اثبات*، جلد دوم، چاپ دهم، تهران: میزان.

* کار، ئی ایچ، (۱۳۸۷)، *تاریخ چیست؟*، برگردان: حسن کامشاد، چاپ ششم، تهران: خوارزمی.

* کاظمی، محمود (۱۳۹۸)، «نظریه اصل مثبت: مطالعه قلمرو اثباتی اصول عملیه»، پژوهش‌نامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی، سال نوزدهم، شماره ۱۲.

* مانزلو، آلان، (۱۴۰۳)، *مفهوم شناسی تاریخ (راهنمای مطالعات تاریخی)*، برگردان: سید هاشم آقاجری و بهزاد کریمی، چاپ نخست، تهران: نشر نو.

* محسنی، حسن (۱۳۹۵)، *آیین دادرسی مدنی فرانسه*، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.

* محمدپور، احمد (۱۳۹۶)، *تاریخ به روایت فلسفه: از هرودت تا آرن بدیو*، چاپ نخست، قم: لوگوس.

* مصباح، هادی؛ حائری، محمدحسین و الهی خراسانی، مجتبی (۱۳۹۴)، «پژوهشی در ماهیت اصل محرز با تأکید بر دیدگاه محقق نائینی و شهید صدر»، مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و هفتم، شماره ۱۰۰.

* مکالا، سی بی ین (۱۳۹۵)، *بنیادهای علم تاریخ: چستی و اعتبار شناخت تاریخی*، برگردان: احمد گل محمدی، چاپ سوم، تهران: نی.

* نوذری، حسین‌علی (۱۳۹۸)، *فلسفه تاریخ؛ روش‌شناسی و تاریخ‌نگاری*، چاپ سوم، تهران: طرح نو.

- * هاسپرس، جان (۱۳۸۶)، **درآمدی به تحلیل فلسفی**، برگردان: سهراب علوی نیا، چاپ نخست، تهران: نگاه.
- * هایدگر، مارتین (۱۳۸۹)، **هستی و زمان**، برگردان: سیاوش جمادی، چاپ ششم، تهران: ققنوس.

ب. انگلیسی

- * Dancy, Jonathan; Sosa, Ernest; Steup, Matthias, (2010), **A Companion to Epistemology**, Second Edition, London: Wiley-Blackwell.
- * Gadamer, H.-G. (2004). **Truth and method** (J. Weinsheimer & D. G. Marshall, Trans. 2nd rev. ed.). Continuum. (Original work published 1960).
- * G. Murphey, Murray, (1994), **Philosophical Foundations of Historical Knowledge**, First Edition, New York: State University of New York Press.
- * Grondin, J. (2002). **Hermeneutics and Relativism: Heidegger and Gadamer on Truth**. In R. J. Dostal (Ed.), *The Cambridge Companion to Gadamer* (pp. 42–63). Cambridge University Press.
- * Lawrence, E. Johnson, (1992), **Focusing on Truth**, London: Routledge.
- * Lee, Han Goo, (2018), **The objectivity of historical knowledge: how we can know the past**, NY, Edwin Mellen Press: Lewiston.
- * Quine, W. V. O. (1961). **Two dogmas of empiricism**. In *From a Logical Point of View* (2nd ed. pp. 20–46). Harvard University Press. (Original work published 1951).
- * Topolski, Jerzy, (2022), **Theory and Methodology of Historical Knowledge**, First Edition, Poznań: Faculty of History Press Adam Mickiewicz University.